

نقش عقل در احکام الهی

آیت الله حاج حسن فقیه امامی(ره)


بسم الله الرحمن الرحيم

نقش عقل در احکام الهی

نویسنده:

حسن فقیه امامی

ناشر چاپی:

خوش نواز

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ---------- ۵

نقش عقل در احکام الهی ---------- ۶

مشخصات کتاب ---------- ۶

اشاره ---------- ۶

پیشگفتار ---------- ۱۲

برداشت غلط از کلمه تعبّد ---------- ۲۰

جایی که تعبّد عین تعقّل است ---------- ۲۳

تعقّل و حجیّت عقل ---------- ۲۷

اشاره ---------- ۲۷

حجیّت عقل ---------- ۲۸

دلیل حجیّت عقل ---------- ۲۹

چگونگی کاشفیّت عقل ---------- ۳۲

عدم اطلاعات کافی ---------- ۳۶

شاعر می گوید: ---------- ۳۹

الف. از نظر قرآن ---------- ۴۲

ب . تضاد و تناقض ---------- ۴۷

ج. کدام عقل؟! ---------- ۵۰

د. عدم مصونیّت از خطا ---------- ۵۰

غرور علمی ---------- ۵۶

میزان درستی و نادرستی اندیشه ها ---------- ۶۰

گناه وحی چیست؟ ---------- ۶۵

کارائی عقل در احکام الهی ---------- ۶۸

درباره مرکز ---------- ۷۱

نقش عقل در احکام الهی

مشخصات کتاب

سرشناسه : فقیه امامی، حسن

عنوان و نام پدیدآور : نقش عقل در احکام الهی/ حسن فقیه امامی

مشخصات نشر : اصفهان: نشر خوشنواز، ۱۳۷۹.

مشخصات ظاهری : ص ۶۴

وضعیت فهرست نویسی : فهرستنویسی قبلی

یادداشت : فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.

موضوع : عقل (اصول فقه)

موضوع : عقل -- جنبه های مذهبی -- اسلام

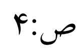
رده بندی کنگره : BP۱۶۶/۲/ف۷ ن ۷

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۳۱۲

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۹-۱۴۹۹۹

ص:۱

اشاره





پیشگفتار

بسم اللّه الرحمن الرحیم

الحمد اللّه الّذی هدانا سبیل الرّشاد و أرشانا طریق السّداد، و الصّلوه و السّلام علی أفضل الانبیاء و شفیع العباد یوم المیعاد محمّد بن عبد اللّه صّلی اللّه علیه و آله و سلّم، و علی وصیّه خیر الاوصیاء الّذی هو بکلّ قوم هاد، و علی أولاد المعصومین صلوات اللّه علیهم أجمعین و الّعن علی أعدائهم الی یوم التناد.

از دیر زمانی این بحث مطرح بوده است که با وجود عقل نیازی به دین می باشد؟ و با توجّه به رشد فکری انسانها، چه احتیاجی به وحی است؟ و بالاخره بعضی بر آن شدند که در تعقّل، ما را از تعبّد بی نیاز می سازد.

در میان فرقه ها گروهی به نام براهمه بودند که ۵۰۰ الی ۷۰۰ سال قبل از میلاد زندگی می کردند و آنان عقیده داشتند که چون فلاسفه قادرند با استناد به دلائل عقلی و منطقی

برای ما قانونهای سودمندی که از خطا و اشتباه مصون باشد وضع کنند، ما را از وحی و انبیاء مستغنی و بی نیاز می سازند، «شهرستانی» در کتاب ملل و نحل(۱) شرح افکار و دلائل آنها را به تفصیل نقل کرده است.

این طرز تفکّر نشأت گرفته از مسئولیّت گریزی انسان است، در قرآن می خوانیم:

«یُرِیدُ ٱلإِنْسانُ لِیَفْجُرَ أمامَهُ»(۲)

انسان می خواهد جلو راه خود را باز کند، همان انسانی که دل سنگ را می شکافد و تونل های طولانی را ایجاد می نماید و اجازه نمی دهد کوه ها با آن عظمت سدّ راه او بشوند، وقتی در مسیر زندگی احساس کرد اموری سدّ راه دلخواه او هستند، تلاش می کند آن سدها را از سر راه خود بردارد و نابود سازد و از آنجا که دین و وحی و انبیاء، انسانها را مهار می کنند و تا حدودی از آزادی آنها می کاهند، انسانها هم سعی می کنند به بهانه های گوناگون با این امور

۱- جلد ۲، صفحه ۲۵۰، طبع مصر، تحقیق محمّد سیّد گیلانی.

۲- قیامه / ۵.

به مبارزه برخیزند گاهی دین را به مسخره می گیرند و گاهی انبیاء را تکذیب و یا مورد حمله می دهند،« أ فَكَلَّما جاءَكُمْ رَسُولٌ بِما لا تَهْوى أَنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقاً كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقاً تَقْتُلُونَ »(۱)

اگر پیامبری چیزی را که مطابق دلخواه شما نیست بیاورد زیر بار نمی رویپس گروهی را تکذیب و گروهی را به کشتن می دهید.

در هر زمان به شکلی این موضع گیری ها تجدید می شود و شبهاتی پوسیده به صورت افکاری نو، خودنمایی می کند و احیانا عده ای ناآگاه را جلب و جذب می نماید، همانطور که شبهات براهمه پس از دو هزار و اندی سال، در عصر ما در قالب تفسیر خاتمیّت مطرح گردیده و خاتمیّت به این صورت تفسیر شده است که پس از پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله چون عقل مردم به حدّ کمال می رسد دیگر به دین نیازی ندارند و تعبّد جای خود را تعقّل می دهد و دوران دین،

۱- بقره / ۸۷.

سپری می گردد و متفکّرین با قدرت تفکّر خویش جامعه را اداره می کنند.

این گفتار بهترین دلیل و شاهدی است که می توانـد ثابت کند هنوز مردم از رشد فکری صـحیحی برخوردار نیسـتند، چرا که گویندگان این سـخن بدون تأمّل و اندیشه به گفتار دم زده اند، بدین جهت ما ناچاریم برای سـست بودن بنیان این طرز تفکّر، ابتدا به توضیح معنای دو واژه تعقّل و تعبّد بپردازیم، سپس قضاوت را به عهده خوانندگان بگذاریم.

تعبّد و قداست آن

تعبّد از ریشه عبادت و عبادت به معنی پرسـتش و پرسـتش به معنای منتهای کوچکی و خضوع است که لازمه آن بنـدگی می باشد و بندگی همان اطاعت محض و تسلیم صرف است. این که خدا می فرماید:

« اعْبُدُوا اللَّهَ »(۱)

خدا را پرستش و بندگی کنید، یعنی نهایت فروتنی و تواضع را نسبت به خداوند از خود نشان دهید و از هر جهت مطیع محض

۱- نساء / ۳۶.

و پیرو اوامر و مقرّرات او باشید و این خود یک امر طبیعی است که حتّی در حیوانات هم بطور محسوس دیده می شود، که وقتی قدرتی بزرگتر از نیروی خود مشاهده کنند و نیروی خود را در مقایسه با قدرت او ناچیز ببینند ناخودآگاه حالت تسلیم به خود خواهند گرفت و اراده را از خود سلب کرده، تحت اراده و اختیار او قرار می گیرند، و در نتیجه هرچه او می خواهد انجام می دهند، نه هرچه خود می خواهند، همچون اسیری در مقابل حاکم، و سربازی در مقابل فرمانده و برده ای در مقابل مالک (عبداً مملوکاً لایقدر علی شی ء).

انسان ها وقتی خداوند را به بزرگی، عظمت و عزّت بشناسند و چیزی و کسی را از او بزرگتر ندانند، همه موجودات را مقهور او ببینند، قدرت ناچیز خود را در مقابل قدرت نامتناهی و لایزال او هیچ بدانند، او را غنی مطلق و خود را فقیر و نیازمند به او احساس کنند و به مالکیّت حقیقی او اعتراف کنند، طبعا سر تسلیم در مقابل او فرود

خواهند آورد که این کرنش و تواضع را عبادت گویند، و ابراز و اظهار آن را تعبّد نامند.

علّت این که عبادت را به بندگی ترجمه می کنند، آن است که انسان یا حیوان تا زمانی که یله و رها و بدون قید و بند باشد، خود مختار است، ولی پس از این که در بند شخص دیگری قرار گرفت اختیار و اراده از او سلب می گردد، و ناچار تحت اختیار و اراده دیگری قرار می گیرد. حتّی اگر شیری در قفس بیافتد، در همه ابعاد زندگیش محدود خواهد شد. یا می بینیم اگر اسبی را در جنگل رها سازند در خفت و خواب، خورد و خوراک، سکون و حرکت، تندی و کندی و غیره آزاد است، ولی وقتی گرفتار بند و افسار شد، تمام این اختیارات از او گرفته می شود و جز به اراده صاحبش هیچ کاری انجام نمی دهد.

انسان نیز تا وقتی خدا را نشناخته است، همچون چارپایی که در جنگل دنیا یله و رها شده باشد، احساس آزادی می کند و برای انجام خواسته های نفسانیش هیچ

ص:۱۲

مانعی را سر راه خود نمی بیند، اما او هرچه بیشتر نسبت به خدای خود شناخت پیدا کند به همان میزان از آزادی او کاسته می شود، تا جایی که همانند ملائکه مقرّبین می گردد که « ما تَشاؤُنَ إلاّ أنْ یَشاءَ اللَّهُ »(۱)

هیچ نمی خواهند مگر آنچه را خدا بخواهد، گویا که اصلا از خود اراده ای ندارد، رمز عصمت أنبیاء و أئمه هدی علیهم السلام نیز همین بندگی (در بند خدا بودن) است بر خلاف گنه کاران که بندها را پاره می کنند و خود را به اصطلاح آزاد می سازند، ولی ناگفته نماند که این آزادی نیست بلکه نامقدّسی است که هزاران قید و بند مادّی را به همراه دارد و طبعا باعث هواپرستی، شهوت پرستی، مال پرستی، ریاست پرستی و بالاخره دنیاپرستی و ... می شود. و این همانی است که امام موسی بن جعفرعلیه السلام اشاره می فرمایند، و مرحوم محدّث قمی قدس سره آن را از مرحوم علاّمه قدس سره در منهاج الکرامه

۱- انسان / ۳۰

نقل می کند:

«روزی حضرت موسی بن جعفرعلیه السلام گذارشان به خانه بشر حافی در بغداد افتاد، در همین زمان صدای آهنگ موسیقی و غنایی از آن جا به گوش حضرت رسید، به ناگاه کنیزی در حالی که مقداری زباله در دست داشت از آن خانه خارج شد، وقتی که زباله ها را در بیرون خانه می گذاشت حضرت به او فرمودند: ای کنیز! صاحب این خانه آزاد است یا بنده؟ گفت: آزاد است. حضرت فرمودند: راست گفتی، اگر بنده بود از مولای خود می ترسید! وقتی کنیز وارد خانه شد بشر که بر سر سفره شراب نشسته بود از وی علّت دیر آمدنش را پرسید، کنیز در جواب وی گفت مردی به من رسید و چنین و چنان گفت. بشر که حضرت را شناخته و منظور ایشان را متوجه شده بود، با پای برهنه به سوی حضرت دوید و پس از ملاقات حضرت به دست ایشان توبه کرد و از آن بزرگوار پوزش

طلبید و از شدّت شرمندگی در حضور امام به گریه افتاد».(۱)

شاید علّت این که در ابتدای نماز و قبل از قرائت، رکوع، سجده و تشهّد، تکبیر واجب یا مستحب است این باشد که از همان ابتدای امر خداوند را به بزرگی یاد کنیم تا آمادگی بیشتری برای پرستش و بندگی او پیدا نماییم.

برداشت غلط از کلمه تعبّد

با توجه به آنچه گفته شد روشن گردید که معنای حکم تعبّدی در اصطلاح مذاهب الهی، مخصوصا در اصطلاح فقهاء اسلام آن است که انسان کاری را بخاطر دستور پروردگار انجام دهد با اطمینان به این که آن دستور خالی از حکمت نیست اگرچه آن حکمت برای ما نامعلوم باشد و شاید علّت این که در پاره ای از آیات قرآن کریم فلسفه بعضی از قوانین الهی و احکام تعبّدی مطرح شده این باشد

۱- الکنی و الالقاب، جلد ۲، صفحه ۱۶۸.

که مردم فکر نکننـد احکام خـدا مبنای عقلانی نـدارد و صـرفا به منظور تسـلیم کردن انسان است، شـیعه را در این مورد عقیده چنان است که حکمت و عـدل خداونـد اقتضا می کنـد هیـچ حکمی بـدون حکمت نباشـد و مرحوم صـدوق قدس سرّه نیز به همین جهت کتاب با ارزش «علل الشرایع» را تدوین کرده و فلسفه احکام را از دیدگاه روایات تبیین نموده است.

در نامه ای که حضرت رضاعلیه السلام در جواب نامه محمّد بن سنان نوشته اند آمده است:

«نامه تو به من رسـید، یادآوری کرده بودی که بعضی از اهل قبله گمان می کنند، خداوند تبارک و تعالی هیچ چیز را حلال یا حرام نکرده، مگر برای تعبّد و پرسـتش بنـدگان، و علّت دیگری بیش از این نـدارد، به طـور قطـع کسـانی که چنین عقیـده ای دارند گمراهند و گرفتار خسارت و زیان آشکاری هستند».

ما می یابیم هرچه را که خداوند تبارک و تعالی حلال فرموده، مصـلحت و بقاء بندگان در آن بوده است و به آن نیاز داشـته و از آن بی نیاز نبوده اند، و آن چه را خداوند حرام

ص:۱۶

فرموده، مورد نیاز مردم نبوده و مایه فساد و موجب نابودی و هلاکت آنها بوده است.

متأسفانه چون اغلب وظائف تعبّدی، در ظاهر علّت محسوسی ندارد بعضی فکر می کنند اینگونه احکام، بدون هیچگونه حکمت و فلسفه ای به مردم تحمیل شاست، بدین جهت به خود اجازه نمی دهنده چشم بسته احکام را بپذیرند در صورتی که به هیچ وجه، منطقی نیست که ما هر جکمی را که فلسفه آن را نفهمیدیم، پوچ و بیهوده و باطل قلمداد کنیم و به مجرّد این که نتوانستیم علل و عوامل قوانین الهی را کشف کنیم به آنها مهر ابطال بزنیم.

این برداشت غلط که از کلمه تعبّد شده و فکر می کنند هر کجا گفته شد: «این حکم تعبّدی است» منظور این است که عاری و خالی از حکمت می باشد، موجب شده بسیاری از احکام خدا را با کمال وقاحت زیر سؤال ببرند.

ریشه این نوع برخورد با احکام الهی را در خداشناسی این افراد باید جستجو کرد، و تا تجدید نظر در شناخت

خداوند نکنند، انتظاری جز این از آنها نمی رود.

نتیجه آن که «تعبّدی بودن» منافاتی با داشتن مصلحت ندارد، بلکه همه اوامر و نواهی خداوند تعبّدی بوده با توجّه به اینکه همه آنها توأم با حکمت و مصلحت است، حال چه کشف شده باشد و چه کشف نشده باشد.

جایی که تعبّد عین تعقّل است

ممکن است این سؤال پیش بیاید که آیا از نظر عقلی جایز است انسان، قانونی را که حکمت و مصلحت آن را نمی داند، چشم بسته و بدون چون و چرا بپذیرد؟!

آیا این منطقی است که در مقابل فرمانی که هیچ آگاهی از فلسفه آن نداریم، تسلیم محض باشیم؟!

جواب: در فلسفه، قانونی هست که می گوید: «الامتناع بالاختیار، لا ینافی الاختیار» یعنی اگر یک امر غیر اختیاری مبتنی بر امر اختیاری باشد منافاتی با اختیاری بودن آن امر ندارد، مثلا اگر کسی با اراده و اختیار خود ماده ای سمّی

و مهلك بخورد، سپس آن ماده سمّی، بدون اراده و اختيار خورنده در جسم وی اثر گذاشته و او را هلاك كند، آيا مرگ او را اختياری می دانيم يا غير اختياری؟ اگر مرگ او را به داوری سمّی مستند كنيم ممكن است مرگ او را غير اختياری بدانيم ولی چون تأثير آن ماده سمّی

بر اساس خوردن آن موجب هلاكت شده و خوردن آن نيز كاملا اختياری بوده، هر عاقلی اين مرگ را اختياری می داند.

در مورد بحث نيز می گوييم: امری كه به ظاهر غير عقلانی است اگر براساس امر عقلانی انجام گيرد، آن امر نيز عقلانی خواهد بود، از باب مثال اگر بيماری با اراده خود جسم و جان خويش را در اختيار فردی بی تجربه قرار داده و اجازه دهد او را بيهوش كرده با كارد شكمش را پاره كند و قلب، ريه و يا اعضاء ديگر او را بيرون آورد، آيا اين كار عاقلانه است؟ هرگز! ولی اگر بيمار به پزشك معالج مراجعه كند، در حالی كه به تخصّص، تجربه، تعهّد و دلسوزی او معتقد باشد و جسم و جان خود را برای درمان در اختيار

ص:۱۹

او قرار دهد، این کار صد در صد عقلایی و حکیمانه است.

خلاصه آن که این واگـذاری اگر با قطع نظر از علم و آگاهی پزشک باشد، غیر عاقلانه است، ولی اگر بر اساس خصوصـیّاتی که ذکر شد واگذاری شود یقینا حکیمانه خواهد بود.

در مورد بحث نیز اگر کسـی از دیگری کورکورانه و بـدون آنکه صـلاحیّت او را در نظر داشـته باشـد تقلیـد کنـد، کـاری غیر عقلایی است.

قرآن کریم نیز در مورد مردم جاهلی به عنوان اعتراض می فرماید:

« وَ إِذا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا ما أَنْزَلَ اللَّهُ قالُوا بَلْ نَتَّبِعُ ما أَلْفَيْنا عَلَيْهِ آباءَنا أَوَ لَوْ كانَ آباؤُهُمْ لا يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَ لا يَهْتَدُونَ »(۱)

آن ها از پدران خود تقلید می کنند هر چند پدران آن ها مردمی جاهل و گمراه باشند.

چرا این تقلید مورد مذمّت است؟ زیرا پشتوانه علمی

۱- بقره / ۱۷۰

و الهی ندارد و بر مبنا و اساس خردمندانه ای استوار نیست، ولی در مورد پیغمبر اسلام صلی الله علیه وآله خداوند در قرآن می فرماید:

« فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتّی یُحَکِّمُوکَ فیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فی أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلیماً »(۱)

به خدا سوگند ایشان به حقیقت ایمان نمی رسند، تا وقتی تو را در اختلافاتشان داور قرار دهند، و پس از آن در دل های خویش تنگی و سستی از حکمی که تو بریدی پیدا نکنند و در باطن آن را گردن نهند.

در اینجا چرا تسلیم بی چون و چرا شدن در مقابل حکم پیغمبر یک ارزش است؟ زیرا گفتار پیغمبر متّکی به وحی الهی است « ما یَنْطِقُ عَنِ الْهَوی إِنْ هُوَ إِلاّ وَحْیٌ یُوحی »(۲)

و از هر خطا و خلل در امان است.

اصولا روش عقلای عالم از اوّلین زمانی که حقوق و قوانین تدوین شده، تاکنون این بوده و هست که از قوانین

۱- نساء / ۶۵.

۲- نجم / ۳و۴.

تبعیّت می کرده انـد بـدون این که از علل واقعیّه این قوانین اطلاعی داشـته باشـند و به همین انـدازه اکتفا می کرده انـد که این قوانین مورد تصویب بزرگان قوم و عقلای کشور است.

پس از بیـان این مقـدّسه، می گـوییم: «مـا متعبِّـد به قوانینی هسـتیم که آنهـا را از جـانب خـدای حکیم می دانیم و کوچکـترین تردیدی نداریم که تمامی آن به گونه ای است که اگر عقلای عالم به فلسـفه آن آگاهی پیدا کنند قطعا بر آنها صـحّه خواهند گذاشت، و این گونه تعبّد عین تعقّل است».

تعقّل و حجیّت عقل

اشاره

«تعقّل» از ریشه عقل است و عقل به معنی بسـتن و مهار کردن و نگه داشـتن است، بدین جهت طنابی را که با آن دست شتر را می بندنـد «عقال و عقیله» می نامنـد. «عقل» در اصـطلاح نیرویی است که به وسـیله آن حسن و قبـح و حق و باطل را تشـخیص داده و مجهولات را از معلومات کشف و خیر و شرّ و نفع و ضرر را با آن می شناسند و چون این نیرو

شهوات و خواسته های نفسانی را مهار می کند آن را عقل می نامند.

در قرآن ۴۹ مورد واژه عقل با مشـتقّات مختلفش بکار رفته است و در کتب احادیث حدود ۱۲۶ حدیث از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السّلام در مورد عقل جمع آوری شده است.

حجیّت عقل

یکی از امتیازات عقل، حجیّت آن است. نخست لازم است با واژه حجیّت و حجّت» آشنا شویم.

حجیّت: در اصـل لغت به معنی غلبه و پیروزی است و در اصـطلاح، دلا-یلی است که بطور قـاطع مقصود را اثبـات و مخالف را مغلوب می سازد، «راغب اصفهانی» در مفردات گوید:

«الحُجَّهُ: الـدّلالَهُ المُبَیِّنَهُ للمهجه، أی المَقْصَـدِ المُسْـتَقیمِ وَ الّـذی یَقْتَضـی صِـحَّهَ أَحَدَ النَّقیضَـینِ» ؛ حجّت: راهنمایی کرن به یک هدف درست است بطور

روشن و بدون ابهام و چیزی است که به صحّت یکی از دو طرف نقیض حکم می کند،

مثلا در حضور قاضـی دو نفر با هم نزاع دارنـد، یکی مدّعی طلب از دیگری است و دیگری اظهار می کند که هیچگونه بدهی به مـدّعی نـدارد، این دو مطلب بـا هم متنـاقض است، اگر یکی از طرفین دلیـل قـاطعی بر حقـانیّت خود داشـته باشـد که بتواند صحّت اظهـارات خـود را اثبـات کنـد، آن دلیـل را حجّت گوینـد، زیرا به این وسـیله بر خصم خـود پیروز می شـود. و اگر می گوییم عقل حجیّت دارد به این معنا است که عقل می تواند صحّت ادعای ما را اثبات و ما را بر خصم پیروز کند.

دلیل حجیّت عقل

در حدیثی حضرت امام موسی بن جعفرعلیه السلام به هشام می فرمایند:

«یا هشام! انّ للّه حجّتین، حجّه ظاهره و حجّه باطنه، فأمّا الظّاهره فالرّسل و الانبیاء و الائمه علیهم السّلام و أمّا الباطنه فالعقول» ؛

ص:۲۴

ای هشـام! خداونـد بر مردم دو نـوع حجّت دارد، حجّت آشـکار و پنهـان، حجّت آشـکار و پیـدا، پـامیران و ائمّه علیهم السـلام هستند و حجّت پنهان و ناپیدا، عقل های مردم است.

در حدیثی دیگر آمده که ابن سکّیت از حضرت علی بن موسی الرضاعلیهما السلام پرسید:

«ما الحجّه علی الخلق الیوم؟ فقال الرّضاعلیه السـلام: العقل، یعرف بها الصّادق علی اللّه، فتصـدّقه و الکاذب علی اللّه، فتکـذّبه» ؛ امروز حجّت خدا بر مردم چیست؟ فرمود: عقل است، با این حجّت کسانی را که صادقانه چیزی را به خدا نسبت می دهند می شناسی و آن ها را باور می کنی و همچنین کسانی را که به خدا دروغ می بندند می شناسی و آن ها را تکذیب می کنی.

عقل جاعل است یا کاشف، مقنّن است یا مبیّن؟

اکنون که حجّت عقل را دانستیم، ضـروری است بدانیم حجّت عقل تا چه حدّی است آیا در حدّی است که حقّ قانو گذاری به آن واگذار شده و آیا می تواند در سرنوشت

خود و مردم دخالت کند؟ و آیا شرع قوانین عقل را امضاء می کند، یا این که عقل تنها می تواند احکام و قوانین الهی را کشف و شناسایی کند؟

اگر گفتیم خدا به ما عنایت فرموده است و جعل قوانین را به عهده عقل ما واگذار کرده که با فکر، اندیشه، تدبّر و تعمّق، مصالح و مفاسد را بررسی کنیم و بر این اساس قوانینی را تدوین کرده و سپس به مرحله اجرا در آوریم، در این صورت عقل جاعل و مقنّن خواهد بود و ما حق داریم بدون اتکاء به وحی، خود سرنوشت خویش را تعیین کنیم؟!

و اگر گفتیم قانون گذاری، حق خدا است و این حق به کسی واگذار نشده و آن چه وظیفه عقل است تنها به دست آوردن حکم خدا است، بنابراین همان طور که حکم خدا را می توان از کتاب و سنّت و اجماع بدست آورد همچنین «می توان حکم خدا را نیز به وسیله عقل تحصیل کرد» و معنی اجتهاد همین است که فقیه تلاش کند و تمام نیروی فکری خویش را بکار بیندازد تا از مسیر کتاب یا سنّت

پیغمبرصلی الله علیه وآله یا اجماع یا دلیل عقل، حکم خدا را به دست آورده و به آن عمل کند، نه به ساخته های عقل خود.

بنابراین عقل در اینجا کاشف و مبیّن خواهد بود و شیعه عقل را کاشف می داند.

چگونگی کاشفیّت عقل

بایـد دانست که در مکتب تشیّع همـان طور که اشـاره کردیم زیر بنـای احکـام و اوامر و نواهی الهی حسن و قبـح و مصالـح و مفاسـد واقعیّه است و مبنای حکم عقل نیز همان حسن و قبح و مصالح و مفاسد واقعیّه لست، یعنی تا عقل بطور قطعی و مسلّم، بدون شک و ابهام، حسن و قبح و مصالح و مفاسد امور را ارزیابی نکند مجوّز انجام آنها را صادر نمی کند.

با ذکر این مقـدمه به این نتیجه می رسـیم که هر کجا یک حکم شـرعی وجود داشـته باشد دلیل بر این است که در این حکم، مصلحتی وجود دارد و نیز هر کجا حکمی قطعی و بدون خدشه عقلی وجود داشته باشد، آن نیز دلیل

بر این است که در این حکم هم مصلحتی وجود دارد، بالاخره هم شرع و هم عقل ناظر به همان مصلحت می باشند، پس هرگاه در جایی به یک حکم شرعی دست یافتیم، مسلّما حکم عقل نیز در آنجا همان خواهد بود. و اگر جایی به حکمی عقلی رسیدیم در آن جا حکم شرع نیز همان خواهد بود. و قاعده ای که معروف است به قاعده «ملازمه بین حکم عقل و شرع» ناظر به همین مطلب است و این رابطه ناگسستنی بین شرع و عقل را به این بیان ذکر می کند: «کلّما حکم به العقل حکم به الشّرع و کلّما حکم به الشرع حکم به العقل».

این قاعده خود یک حکم مسلّم عقلی است زیرا خداوندی را ما با دلائل قطعی و عقلی شناخته ایم که هم آفرینش جهان در قبضه قدرت و مشیّت اوست و هم فرمانروایی بر عالم هستی از آن اوست « أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ »(1) قطعاً بر مبنای رحمت واسعه ای که بر خود واجب فرمود « كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلى

۱- اعراف / ۵۴.

نَفْسِهِ الرَّحْمَهَ »(۱)

ما را در مورد امور زندگی بدون تکلیف و سرگردان نگذارده است(۲)

را که او حکیم علی الاطلاق است و محال است حکمی عاری و خالی از مصالح برای ما صادر کند.

چرا شیعه عقل را کاشف می داند؟

ما چون اوّلاً حاکمیّت را منحصر به خداوند می دانیم و ثانیاً عقل را شایسته قانون گذاری نمی دانیم، بدین جهت عقل را فقط به عنوان کاشف می شناسیم نه قانون گذار.

امّا این که می گوییم قانون گذاری را منحصر به خدا می دانیم، بدین جهت است که خداوند در چندین مورد از قرآن حکم به غیر ما أنزل اللّه را محکوم کرده، یعنی باید حکم از طرف پروردگار نازل شود تا قابل اجرا باشد. و اگر کسی حکمی کرد که از طرف خدا نازل نشده باشد حکم کننده کافر است

۱- انعام / ۵۴.

۲- سوره قیامت،آیه۳۶

به جهت این که خود را در قانون گذاری شریک خدا قرار داده است[1]و ظالم است زیرا به خاطر عدم صلاحیّت، حقوق انسانها را ضایع کرده[2] و فاسق است چون از حدود وظایف خود خارج شده[3] و کفر و ظلم و فسق از بدترین صفات رذیله انسان است، از طرفی خداوند حکم کردن را به خود اختصاص داده و در قرآن به دو تعبیر این اختصاص مطرح شده است:

۱ - « إِنِ الْحُكْمُ إلاّ لِلّهِ »[4]

۲ - « لَهُ الْحُكْمُ »[5]

و شاید علّت این اختصاص آن باشد که خداوند حکم و قانون خود را به عنوان بهترین حکم و قانون معرّفی نموده و می فرماید:

« وَ مَنْ أحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْماً لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ »[6]

۱- مائده / ۴۴؛ « وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْكافِرُونَ ».

۲- مائده / ۴۵؛ « وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ ».

۳- مائده / ۴۷ ؛ « وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِما أنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ ».

۴- انعام / ۵۷ و یوسف / ۴۰و۶۷.

۵- قصص / ۸۸.

۶- مائده / ۵۰

چه کسی بهتر از خداوند می تواند حکم کند و تنها مردم با ایمانند که می توانند در این مورد قضاوت کنند، و بدیهی است که عقل بهترین را انتخاب می کند.

عقل صلاحیت قانون گذاری را ندارد

امّا اینکه می گوییم عقل صلاحیّت قانون گذاری را ندارد، برای این است که قانون گذاری برای جعل قوانینی که مصالح و مفاسد واقعی در آنها رعایت شود، باید واجد شرایطی باشد و بشر با نداشتن آن شرایط حق قانون گذاری ندارد که از جمله آن شرایط «اطلاعات کافی» است که نوع انسانها از آن محرومند. برای اثبات این مسئله به مطالب ذیل توجه فرمایید.

عدم اطلاعات کافی

نیروی عظیم عقل همچون نیروهای نهفته در خاک می ماند که به برکت آن، زمین استعداد پرورش انواع مختلف گیاهان و درختان را بدست می آورد، و اگر باران رحمت

بر آن ریزش نکنـد آن زمین، مرده و بی حرکت بـاقی می مانـد، « وَ تَرَی الْأَرْضَ هامِدَةً فَإِذا أَنْزَلْنا عَلَیْهَا الْماءَ اهْتَزَّتْ وَ رَبَتْ وَ أَنْبَتَتْ مِنْ کُلِّ زَوْجٍ بَهیجٍ »(۱)

می بینی آن گاه که آب از آسـمان بر زمین فرو ریخت، به جنبش در می آیـد و آمادگی برای رشـد گیاهان پیـدا می کنـد آن وقت است که جفت جفت گیاهان با طراوت در آن روییده می شود.

عقل نیز به دو نیرو نیازمند است تا کاملا شکوفا شود: اوّل: نور علم و معرفت. دوّم: نیروی تقوا و پرهیزگاری.

در مورد علم و معرفت، حضرت علی علیه السلام می فرمایند:

«المَعْرِفَهُ لِقاحُ العَقْلِ» علم پیوند عقل است.

یعنی تا علم به عقل پیونـد نخورد به ثمر نمی نشـیند، و این نیروی بالقوّه به فعلیّت نمی رسد. پیامبران الهی نیز با خوراک دانش نیروی عقل مردم را برانگیختند

« هُوَ الَّذی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولاً مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ إِنْ

۱- حج / ۵

كانُوا مِنْ قَبْلُ لَفی ضَلالٍ مُبینٍ »(۱)

او در میـان مردم درس ناخوانـده، پیـامبری از خودشـان برانگیخت که آنـان را پـاک کنـد و کتـاب خـدا و علم دین را به آنان بیاموزد گرچه آنان قبلا در گمراهی بده اند.

از این ایه استفاده می شود که بالا بردن سطح فکر مردم از طریق علم و تزکیه نفس باید انجام بگیرد. تز مولای متّقیان علی علیه السلام در نهج البلاغه آمده:

«وَ واتَرَ الَیْهِمْ أنْبیائَهُ لِیَسْتَأدُوهُمْ میثاقَ فِطْرَته وَ یُذَکَّرُوهُمْ مَنْسِیَّ نِعْمَتِهِ وَ یُثیرُوا لَهُمْ دَفائِنَ العُقُولِ».(۲)

خداونـد پیامبران را یکی پس از دیگری بسوی مردم فرسـتاد تا از آنها بخواهد به پیمان فطری که با خدا بسـته اند عمل کنند و نعمتهای فراموش شده خداوند را به یاد آنها آورند و عقلهای نهفته آنان را برانگیزند.

۱- جمعه / ۲

۲- نهج البلاغه، خطبه شماره ۱، صفحه ۶.

نیاز به تقوی و پرهیزگاری

در آیه « هُوَ الَّذی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ ... »(۱) که ذکر شد، تزکیه قبل از تعلیم آمده است و شاید اشاره به این باشد که نخست باید انسان تزکیه شود تا قابلیّت یادگیری در او پیدا گردد. و باز در قرآن کریم آمده:

« إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ یَجْعَلْ لَکُمْ فُرْقاناً »(۲) ای افراد با ایمان اگر تقوی پیشه کنید ما برای شما وسیله جدا کردن حق و باطل را قرار می دهیم.

و می فرماید:

« وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ یُعَلِّمُکُمُ اللَّهُ »(۳)

شاعر می گوید:

انارَهُ العَقْلِ مَکْسُوفٌ بِطَوعِ هَوی

وَ عَقْلُ عاصِی الهَوی یَزْدادُ تَنْویراً

نور عقل بواسطه پیروی از هوای نفس به تیرگی میس گراید و نور عقل شخصی که با هوای نفس مخالفت کند افزوده می شود.

۱- جمعه / ۲.

۲- انفال / ۲۹.

۳- بقره / ۲۸۲.

با این مقدمه کوتاه کم کم به این نتیجه می رسیم که عقلها در اثر آلودگی و بی مایگی شایستگی قانون گذاری را ندارد.

نشانه آلودگی عقول مردم

قرآن کریم به رسول گرامی خود اجازه پیروی از هواهای نفسانی مردم را نمی دهد و اعلام می کند افرادی که تن به وحی نمی دهند، آنان از هوای نفس خویش پیروی می کنند. سپس اطاعت از هواهای نفسانی را محکوم می کند و می فرماید: « فَإِنْ لَمْ یَسْتَجِیبُوا لَکَ فَاعْلَمْ أَنَّما یَتَّبِعُونَ أَهْواءَهُمْ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَیْرِ هُدًی مِنَ اللَّهِ »(۱)هر گاه به دعوت تو جواب مثبت ندادند، در این صورت بدان که این مردم، تنها پیرو هوای نفس خویشند و چه کسی گمراه تر است از آنکه بدون راهنمایی خداوند از هوای نفس خود پیروی کند.

خداوند به پیغمبر خود دستور می دهند که به آنچه

۱- قصص / ۵۰.

از جانب او نازل می شود حکم کند نه به خواسته های مردم.

« و أنِ احْکُمْ بَیْنَهُمْ بِما أنْزَلَ اللّهُ وَ لا تَتَّبِعْ أهْواءَهُمْ »(1)

و در جای دیگر فلسفه این نهی و محکومیت را چنین بیان می فرماید:

« وَ لَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أهْواءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ فیهِنَّ »(2)

اگر حق تابع هوای نفس آنان می شد، آسمان و زمین و کسانی که در آنها زندگی می کنند به تباهی کشیده می شدند. در حدیثی آمده، اگر هواهای نفسانی، عقل را تیره و آلوده نمی کرد (و خواسته های مردم اموری عقلانی و سودمند و ذی مصلحت بود)، پس به چه دلیل خداوند پیروی از خواسته های مردم را نهی و محکوم نموده است.

متأسفانه امیال و غرائز نفسانی، منافع و لذتهای زودگذر، آداب و رسوم غلط و مسائل اقتصادی، گاهی عقل را در چگونگی تشخیص به خطا گرفتار می کند و مسیر عقل را منحرف می سازد.

۱- مائده / ۴۹.

۲- مؤمنون / ۷۱.

دلائل بی مایگی عقل

گرچه اثبات بی مایگی عقل نیاز به دلیل و اقامه برهان ندارد (به این دلیل که امری وجدانی است و همگان آن را درک می کنند، چرا که هرکس به خود مراجعه کند، خود را مواجه با انبوهی از سؤالات و مجهولات می بیند که نه خود می تواند جواب گوی آنها باشد، نه دیگران، و نه با سرپنجه فکر خویش می تواند گره های کور آن مجهولات را بگشاید و نه عقل دیگران آنقدر کشش دارد که بتواند پرده های جهل و ابهام را عقب زده و حقایق را روشن سازد) ولی در عین حال بد نیست بطور اختصار به پاره ای از دلائل اشاره کنیم.

الف. از نظر قرآن

قرآن می فرماید:

« وَ ما أُوتیتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلاّ قَلیلاً»(۱)؛ بجز اندکی از دانش، به شما داده نشده است.

برای اثبات

ص:۳۷

۱- اسراء / ۸۵.

این مدّعی خداوند مواردی از اشتباهات و برداشتهای غلط انسانها را با استفاده از واژه «حسب» و مشتقات آن ذکر فرموده است.

۱. در آنجا که بشر زشت را زیبا می پندارد، می فرماید:

« قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمالاً الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً»(۱) ؛ آیا آگاه کنم شما را به زیانکارترین شما از نظر عمل؟ آن ها کسانی هستند که در زندگی دنیا تلاش بیراهه می کنند و گمان می کنند که کارهای خوب انجام می دهند.

۲. در آنجا که فنا را خلود می داند، می فرماید:

« يَحْسَبُ أَنَّ مالَهُ أَخْلَدَهُ »(۲) ؛ او گمان می کند که مالش او را جاوید می کند.

۳. در آنجا که زنده را مرده به حساب می آورد، می فرماید:

۱- کهف / ۱۰۳ و ۱۰۴.

۲- همزه / ۳.

« و لاـ تَحْسَـبَنَّ الَّذينَ قُتِلُوا فی سَبيلِ اللَّهِ أمْواتاً بَلْ أحْياءٌ عِنْـدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ »(1) ؛ گمان نبریـد آنان که در راه خدا کشـته شدند مرگانند که آن ها زنده اند و نزد خدای خود روزی می خورند.

۴. در آن جا که کار حکیمانه را بیهوده می شمارد، می فرماید:

« أ فَحَسِبْتُمْ أنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً وَ أنَّكُمْ إلَيْنا لا تُرْجَعُونَ »(2) ؛ آیا گمان می برید که ما شما را بیهوده آفریدیم و شما بسوی ما باز نمی گردید.

۵. در آن جا که متحرّك را ساکن می انگارند، می فرماید:

« وَ تَرَى الْجِبالَ تَحْسَبُها جامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحابِ...»(3) ؛ و در آن روز کوه ها را بنگری و آن را جامد و ساکن تصور کنی در صورتی که مانند ابر در حرکتند ... .

۶. و در آن جا که اعمال بی مایه و غیر مقبول را اشتباها مفید می داند، می فرماید:

« و الَّذينَ كَفَرُوا أعْمالُهُمْ كَسَرابٍ بِقيعَةٍ

۱- آل عمران / ۱۶۹.

۲- مؤمنون / ۱۱۵.

۳- نمل / ۸۸.

يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ ماءً حَتّى إذا جاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئاً ... »(۱) ؛ اعمال کافران همچون سراب است در بیابان، که آدم تشنه گمان می کند آب است، تا وقتی که به آن می رسد می فهمد چیزی نیست.

۷. در آن جا که فقیر را غنی می پندارد، می فرماید:

« يَحْسَبُهُمُ الْجاهِلُ أغْنِياءَ مِنَ التَّعَفُّفِ »(۲) ؛ و از فرط عفاف چنان احوالشان بر مردم مشتبه شود که هر کس از حال آنان آگاه نباشد پندارد غنی و بی نیاز هستند.

۸. و در آن جا که قادر را عاجز بحساب می آورد، می فرماید:

« أ يَحْسَبُ الْإِنْسانُ أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظامَهُ بَلى قادِرينَ عَلى أنْ نُسَوِّيَ بَنانَهُ »(۳) ؛ آیا انسان گمان می برد که ما استخوان هایش را جمع آوری نمی کنیم، آری ما توانایی داریم سر انگشتان او را نیز مرتّب کنیم.

۱- نور / ۳۹.

۲- بقره / ۲۷۳.

۳- قیامه / ۳ و ۴.

۹. و در آنجا که خوبان و بدان را یکسان می پندارد، می فرماید:

« أمْ حَسِبَ الَّذینَ اجْتَرَحُوا السَّیِّئـاتِ أنْ نَجْعَلَهُمْ کَالَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ سَواءً مَحْیاهُمْ وَ مَماتُهُمْ ساءَ ما یَحْکُمُونَ »(۱) ؛ آیا آنان که مرتکب اعمال زشت شدنـد گمان کردنـد که رتبه آنان راماننـد کسانی که به خـدا ایمان اورده و نیکوکار شـدند قرار می دهیم تا در مرگ و زندگی یکسان باشند (هرگز چنین نیست). حکم آن ها اندیشه ای بسیار جاهلانه است.

۱۰. و در آنجا که متذکّر را غافل قلمداد می کند، می فرماید:

« وَ لا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غافِلاً عَمّا یَعْمَلُ الظّالِمُونَ... »(۲)

و هرگز مپندار که خدا از کردار ستمکاران غافل است.

۱۱. و در آنجا که شرّ را خیر به حساب می آورد، می فرماید:

ص:۴۱

۱- جاثیه / ۲۱.

۲- ابراهیم / ۴۲.

« و لاـ یَحْسَـبَنَّ الَّذینَ یَبْخَلُونَ بِمـا آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْـلِهِ هُوَ خَیْراً لَهُمْ بَلْ هُوَ شَـرٌّ لَهُمْ »(۱) ؛ آنـان که بخل نموده انـد از آنچه که خداوند از فضل خود به آنان داده، گمان نکنند که این بخل به نفع آن ها است بلکه به ضرر آنهاست.

۱۲. و در آنجا که آسان را مشکل و مشکل را آسان می گیرد، می فرماید:

« وَ تَحْسَبُونَهُ هَیِّناً وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظیمٌ »(۲)؛ و کاری را سهل و کوچک می پندارند، در حالی که نزد خدا بسیار بزرگ است.

ب . تضاد و تناقض

تضـاد و تنـاقض افکـار و مکـاتب مختلفی که هر یـک گویـای یـک نوع طرز تفکر است، خود شاهـد تحیّر و عـدم آگـاهی از واقعیّات است و این منحصر به علم خاصی نیست. اگر با هر رشته از رشته های مختلفه علوم آشنا شویم، به طور

۱- آل عمران / ۱۸۰.

۲- نور / ۱۵.

وضوح ناهماهنگی آراء و افکار را مشاهده می کنیم، چه در علوم الهی و چه غیر الهی، مثلاً- در فلسفه در مورد عبم الهی «مرحوم حاجی سبزواری قدس سرّه» هشت نظریّه از فلاسفه بزرگ اسلامی نقل می کند، یا در رابطه با مکتبهای سیاسی «دکتر بهاء الدّین بازارگاد» ۱۷۸ مکتب سیاسی را نام می برد، شاهد گویای این تضادها زیربناهای گوناگونی است که هر یک از مکتب سازان، برای مکتب خویش برگزیده اند.

یک نفر غریزه جنسی را اصل قرار داده و مکتب «فرویدیسم» را پایه گذاری می کند، یکی انسان و خواسته هایش را اصل می داند و مکتب «اومانیسم» را برمی گزیند و دیگری انتخاب را به عنوان اصل می شناسد و می گوید انسان را به حال خود واگذارید تا برای خود تصمیم گیری کند و مکتب «اگزیستالیانیسم» را تأسیس می کند، چهارمی اظهار می دارد که اصالت را فرد است و «دموکراسی» را پیشنهاد می کند، پنجمی به جمع اصالت می دهد و مکتب «سوسیالیسم» را می سازد، ششمی معتقد

است که اصالت هم با جمع است هم با فرد و مکتب «سوسیال دموکرات» را پایه ریزی می کند و ...

اینها همه نشانگر آن است که هیچ یک از آنها نتوانسته اند بطور کامل همه ابعاد وجودی بشر را ارزیابی و بر اساس آن مکتب سازی کننـد یا بعـد مادّی را گرفته و بعـد معنوی را فراموش کرده انـد و یا بعـد فردی را مورد نظر قرار داده و بعـد اجتماعی را نادیده گرفته و بالعکس، نیرویی را مورد بحث قرار داده و از نیروهای دیگر غفلت کرده اند.

و اینجاست که انسان به حقیقت کلام خدا پی می برد که فرمود:

« إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ يَهْدی لِلَّتی هِیَ أَقْوَمُ »(۱)

این قرآن شما را به سوی مکتبی راهنمایی می کند که از همه مکاتب عالم جامع تر و کامل تر و اداره کننده تر است.

۱- اسراء / ۹.

ج. کدام عقل؟!

اکنون جای این سؤال است که اگر قانون گـذاری به عقل واگذار شود به کدام یک از عقل ها باید مراجعه کرد، در حالی که هر حکمی از هر عقلی صادر شود عقلهای مخالف آن را طرد خواهند کرد. و بدین جهت قرآن کریم می فرماید:

« و اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَميعاً وَ لا تَفَرَّقُوا »(۱) ؛ همه به ريسمان خدا (دين) چنگ بزنيد و فرقه فرقه نشويد.

د. عدم مصونیّت از خطا

بسیار مشاهـده شده است دانشـمندی در یک مورد نظریّه ای را اظهار کرده و پس از مدّتی با تجدید نظر در مبانی فکری خود از رأی قبلی خود انصراف پیدا می کند و به اشـتباه خود اعتراف می نماید، یا دانشـمندان معاصر وی با دلائل منطقی و کوبنده ای او را تخطئه می کنند، یا در اثر

۱- آل عمران / ۱۰۳.

رشد علمی با گذشت زمان بی اساس بودن اندیشه های او بر ملا می شود.

اصولا پایه گذاری علم منطق بر همین اساس بود همان طور که مرحوم حاجی سبزواری در منظومه منطق می فرماید:

قانون آلی یقی رعایته = عن خطا الفکر و هذا غایته

هدف از تدوین علم منطق (که بنیان گذار آن ارسطو است) پیشگری از خطای در فکر بود، چرا که فکر انسان خطاپذیر است و همانطور که نمونه هایی از آن ذکر شد گاهی دچار خطا می کند.

با توجه به آنچه ذکر شد و با توجه به اینکه قانون کامل و جامع، قانونی است که با فطرت بشر و با همه نوامیس خلقت و کلیه سنن طبیعت هماهنگ باشد (مانند آیین نامه راهنمایی و رانندگی و جدول بندیهای خیابانها، که متخصّصین همه آنها را هماهنگ با سیر طبیعی اتومبیلها تنظیم می کنند)، لازم است قانون گذار از کلیه روابط و پیوستگی های موجودات و تأثیر و تأثّری که جهان خارج

ص:۴۶

و جسم و جـان مـا در یکـدیگر دارد، از همه اسـتعدادها و شایسـتگی هـایی که در افراد یا جامعه هست، از همه اصولی که می تواند انسان را به کمال مطلوب برساند، از موانعی که سر راه تکامل انسان قرار دارد و از خواص اشیاء و بازتاب اعمال، آگاهی کامل داشته باشد.

بشـری که از هیچ کدام از اعماق زمین و طبقات آسـمان و اسرار پیچیده روح و ریزه کاریهای آفرینش اعضاء و جوارح بدن و ارتبـاط انسـان و جهـان و عوامـل قرب به خـدا و موجبات ارتقاء مقام در عالم آخرت و ... خبر نـدارد، چگونه می توانـد قانون گذار باشد و با این عقل نارسا قانون کارسازی را تدوین نماید؟!!

بشـر بـا این همه تضـاد افکـار چگونه می توانـد مطمئن باشـد که قانون مورد نظرش مفیـد و توأم با مصـلحت است. بعلاوه اگر هرکس قرار باشـد با عقل خود قانونی را وضع و اجرا نمایـد هرج و مرج بوجود خواهـد آمـد. ناگفته نماند که اکثر مشـکلات جامعه نیز بخاطر همین اختلاف نظرها

بوجود می آید.

جای بسی شگفتی است که چگونه بشر به خود جرأت قانون گذاری در احکام الهی می دهد در حالی که حتی خیر و صلاح خود را نمی داند و نفع و ضرر خود را تشخیص نمی دهد، همانطوری که در قرآن می فرماید:

« کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِتالُ وَ هُوَ کُرْهٌ لَکُمْ وَ عَسی أَنْ تَکْرَهُوا شَیْئاً وَ هُوَ خَیْرٌ لَکُمْ وَ عَسی أَنْ تُحِبُّوا شَیْئاً وَ هُوَ شَرٌّ لَکُمْ وَ اللّهُ یَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ »(۱) ؛ جنگ (با کفّار) بر شما واجب شده است با این که آن را ناخوش دارید، چه بسیار چیزی را نپسندید در حالی که آن برای شما خوب است و چه بسیار چیزی را دوست می دارید در صورتی که برای شما بد است، خدا می داند و شما نمی دانید.

از این آیه کریمه به وضوح کشف می شود که شرط اساسی قانون گذاری «علم» است.

۱- بقره / ۲۱۶.

ه. بکار گرفتن نیروها برای کشف مجهولات

نیروهای فراوان و هزینه های سنگینی در مجامع علمی جهان برای کشف مجهولات و اسرار معنوی و مادی نظام عالم هستی به کار گرفته می شود و اگر همه چیز برای انسانها کشف شده بود، صرف آن همه هزینه بیهوده و هدر دادن آن همه نیرو غیر عقلانی بود.

و. اقرار و اعتراف دانشمندان

از همه مهم تر اکثر دانشمندان بزرگ و منصف، پس از رسیدن به اوج مراحل علمی ناچار شدند به جهل خود شجاعانه اعتراف کنند، که خود نیاز به کتاب جداگانه ای دارد. از باب نمونه، «کامیل فلاماریون» در کتاب خود «قوای طبیعت مجهوله» در باب محدودیّت دانش بشر می نویسد: «.. ما فکر می کنیم، لکن حقیقت فکر چیست؟ کسیزقدرت جواب این سؤال را ندارد. ما راه می رویم امّا حقیقت فعالیّت و کارهای عضلات چگونه است؟ کسی نمی داند.

ص:۴۹

من می دانم اراده من نیرویی غیر مـادّی است، (بلکه تمام خواص روحی من غیر مادّی است)، با این حال هر موقع که اراده می کنم دستم را بلند کنم می بینم اراده ام، مادّه ام را حرکت می دهد، امّا چگونه و با چه واسطه اراده ام دستم را حرکت می دهد؟ و اراده مجرد تعلّق به مادّه می گیرد؟ کسی پیدا نمی شود جواب سؤالم را نیز بدهد. به من بگویید چگونه اعصاب بصری، صور خارجیّه را به فکر انتقال می دهد؟ حقیقت این فکر چگونه ادراک می شود؟ محلّ آن کجاست؟ فعالیّت مغزی چگونه صورت می گیرد و حقیقت آن چیست؟ می توانم از این قبیل سؤالات را تا ده سال بر شما متوجّه کنم، در حالی که بزرگترین دانشمندان و متفکّرین شما نمی توانند کوچکترین سؤالاتم را پاسخ گویند ...(۱)

۱- به نقل از کتاب اسلام و حقوق بشر پاورقی صفحه ۳۰، تألیف زین العابدین قربانی.

غرور علمی

یکی از خصوصیّات روحی بشر به طوری که از قرآن کریم استفاده می شود آن است که هر گاه انسان خود را از جهت اقتصادی یا علمی و جز اینها بی نیاز ببیند به خود مغرور شده، پا را از گلیم خود درازتر می کند، قرآن می فرماید:

« کَلّا إِنَّ الْإِنْسانَ لَیَطْغی أَنْ رَآهُ اسْتَغْنی »(۱)

باز انسان از کفر و طغیان نمی ایستد چون که به دارایی (دنیای ناچیز) می رسد غافل از این که اساس این قدرت ها سست و بی اعتبار است.

سالیانی دراز، بسیاری از فلاسفه که با فلسفه یونان آشنا بودند و مبانی فکری آنها بر اساس آن فلسفه پایه گذاری شده بود، پاره ای از مسلّمات دین مبین اسلام را انکار و یا توجیه می کردند، به جرم این که با باورهای علمی آنها تطبیق

۱- علق / ۶ و ۷.

نمی کرد. و شاید علت بوجود آمدن علم کلام به همین دلیل بود که متکامین مقیّد بودند معارف عقلی را با شرع تطبیق دهند، ولی فلاسفه مسأله عقلی و نظری را مورد بحث قرار می دادند چه با شرع منطبق می شد یا نمی شد.

هرگز فراموش نمی شود فلاسفه ای که تحت تأثیر هیئت بطلمیوسی (که بر اساس حدس پایه گذاری شده بود) قرار گرفته بودند چگونه به شدّت معراج جسمانی رسول اکرم صلی الله علیه وآله را می کوبیدند و با استناد به این که رفتن به آسمان محال است (زیرا خرق و التیام لازم می آید) معراج جسمانی را جزء محالات تلقی می کردند، و روی همین اصل عدّه ای از آنها اصل معراج و گروهی جسمانی بودن آن را منکر بودند، تا زمانی که ارکان هیئت بطلیموسی در هم ریخت و در فضاشناسی، حسّ بجای حدس قرار گرفت و تلسکوپ ها اختراع شد و انسان ها عملا به کرات سفر کردند و معلوم شد آنان چه خیانتی به مقدّسات دین نمودند و چقدر از مسلمان را نسبت به مسائل دینی

سست و بی عقیده کردند که یشه اصلی آن جهل به واقعیت بود، و نیز از یاد نمی رود با «فرضیه داروین» که تنها در حد یک تئوری می توانست ارزش داشته باشد، چه تبلیغاتی بر ضدّ دین به راه انداختند و چه حقایقی را زیر پا گذاشتند، تا پس از چندی که دانشمندان دنیا، بی اعتباری این فرضیّه را به اثبات رساندند. هنوز در خاطره ها باقی است قبل از به صحنه آمدن قانون لاوازیه، معاد و مسأله زنده شدن مردگان را به عنوان این که اعاده معدوم محال است و چیزی که از بین رفته است بازگشتن آن غیر ممکن است، به باد استهزاء و مسخره می گرفتند و بالاخره موجودات نامرئی، مانند ملائکه و جن و موجودات ذره بینی را از زبان وحی نمی پذیرفتند و میزگفتند چون دیده نمی شوند پس وجود ندارد تا وقتی که میکروسکپ ها به بازار آمد و بشر با چشم مسلّح به عالم ذرّات راه یافت، معلوم شد ممکن است چیزهایی در عالم، وجود داشته باشد و چشم ما آنها را نبیند و ندیدن دلیل بر نبودن نیست.

ص:۵۳

تمـام این قضاوتهـای بی مورد به خـاطر جهـل و نـادانی بشـر است و همه این اعتراضات بر اساس اطلاعات محـدودی است که انسانها را از مجهولات نامتناهی و غیر محـدودش غافل می کنـد و به جرأت اعتراض می دهد، همچنان که جهل ملائکه سـبب شد که به خداوند عالم در مورد خلقت آدم اعتراض کنند و خداوند به آنها فرمود:

« إِنّی أَعْلَمُ ما لا تَعْلَمُونَ »(۱)

من چیزی می دانم که شما نمی دانید، یعنی اعتراض شما معلول جهل شما است خداوند در قرآن می فرماید:

« فَلَمّا جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّناتِ فَرِحُوا بِما عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ وَ حاقَ بِهِمْ ما کانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ »(۲)

هنگـامی که پیـامبران آن هـا با معجزات روشن آمدنـد، به علم (ناچیزی) که نزدشان بود دل خوش کردنـد یعنی به اسـتناد علم ناچیز خود وحی را به باد مسخره گرفتند.

و هنوز هم دیده می شود گروهی چشم انتظار یک نظریّه یا

۱- بقره / ۳۰.

۲- غافر(مؤمن) / ۸۳.

یک فرضیّه اند که از غرب برای آنها به سوغات آورده، آن را به صورت چماقی بر سر دین فرود آورند و عجولانه فرضیّه های تثبیت نشده را بر وحی ترجیح دهند و شگفتی در این است که اگر دانشمندان غربی از اعماق دریاها خبری بدهند و یا از کهکشان ها و تعداد ستارگان آماری دهند ولو مطابق واقع نباشد چشم بسته می پذیرند ولی مسلّات وحی را با دیده انکار و تردید می نگرند.

میزان درستی و نادرستی اندیشه ها

تنها چیزی که صحت و واقعیت داشتن اندیشه ها را تضمین می کند «قرآن» است، زیرا قرآن خود به صراحت اعلام می کند:

« ذلِکَ الْکِتابُ لا رَیْبَ فیهِ هُدًی لِلْمُتَّقینَ »(۱)

در این کتاب آسمانی هیچگونه شک و تردیدی راه ندارد. و این ادعایی است که هیچ متفکر و اندیشمندی قدرت چنین

۱- بقره / ۲.

ادعایی را نداشته و ندارد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و ائمه هدی علیهم السلام نیز قرآن را به عنوان میزان به پیروان خود معرفی کرده اند و به تعبیرات گوناگون، بی اعتباری احادیثی که با قرآن مخالفت دارد را اعلام کرده اند.

۱. رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند:

«ما وافَقَ کِتَابَ اللَّهِ فَخُذُوهُ وَ ما خالَفَ کِتابَ اللَّهِ فَدَعُوهُ»(۱) ؛ آن چه با کتاب خدا موافق است آن را گرفته (و به آن عمل کنید) و آن چه که با کتاب خدا مخالف است آن را رها کنید.

۲. امام صادق علیه السلام فرمودند:

«کُلُّ حَدیثٍ لا یُوافِقُ کِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ زُخْرُفٌ»(۲) ؛ هر حدیثی که موافق کتاب خدا نباشد آن حدیث دروغ است.

۳. رسول خداصلی الله علیه وآله در خطبه ای که در منی ایراد کردند فرمودند:

«ایُّهَا النّاسُ! ما جائَکُمْ عَنّی یُوافِقُ کِتابَ اللَّهِ فَأنا قُلْتُهُ وَ ما جائَکُمْ

۱- کافی، جلد ۱، صفحه ۶۹.

۲- کافی، جلد ۱، صفحه ۶۹.

يُخالِفُ كِتابَ اللَّهِ فَلَمْ أَقُلْهُ»(۱)؛ ای مردم آن چه از من به شما می رسد که موافق با قرآن باشد من آن را گفته ام و هر چه از من به شما رسید که مخالف قرآن باشد من آن را نگفته ام.

۴. امام صادق علیه السلام فرمودند:

«ما أَتاكُمْ مِنّا مِنْ حَدیثٍ لا یُصَدِّقُهُ كِتابَ اللَّهِ فَهُوَ باطِلٌ»(۲) ؛ حدیثی که از ما به شما می رسد که کتاب خدا آن را تصدیق نکند باطل است.

راز انکار یا توجیه معجزات

بعضی از علم زدگان قدیم که معجزات را با علوم ناقص خودشان نمی توانستند تطبیق دهند، صریحا معجزات را انکار می نمودند.

« كَذَّبُوا بِما لَمْ یُحیطُوا بِعِلْمِهِ »(۳) ؛ هر چیزی را که احاطه علمی به آن نداشتند تکذیب و یا حمل بر سحر می نمودند.

« وَ إِنْ یَرَوْا آیَةً یُعْرِضُوا وَ یَقُولُوا سِحْرٌ مُسْتَمِرٌّ »(۴) ؛ و اگر معجزه ای می دیدند، روبرو می گرداندند و می گفتند

۱- کافی، جلد ۱، صفحه ۶۹.
۲- کافی، جلد ۱، صفحه ۶۹.
۳- یونس / ۳۹.
۴- قمر / ۲.

که سحر دامنه داری است.

و اکنون که شیوه مبارزه با مذهب تغییر کرده و از مذهب بر ضدّ مذهب سوء استفاده می شود، علم گرایان به فکر توجیه معجزات و کرامات افتاده اند که هم به کفر و ارتداد متّهم نشوند و هم در واقع معجزات را نپذیرفته باشند و هر معجزه ای را به گونه ای هر چند واهی توجیه می کنند که زیر بار نیروهای ناشناخته خداوند نروند، که این خود حدیث جداگانه و مفصّلی را می طلبد. خدا در قرآن می فرماید:

« فَأَمَّا الَّذینَ فی قُلُوبِهِمْ زَیْغٌ فَیَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ ابْتِغاءَ الْفِتْنَهِ وَ ابْتِغاءَ تَأْویلِهِ وَ ما یَعْلَمُ تَأْویلَهُ إِلاَّ اللَّهُ وَ الرّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ »(۱)؛ آنان که انحراف روحی دارند به دو جهت از متشابه قرآن پیروی می کنند، اوّل بخاطر فتنه جویی و دوم بخاطر یافتن تأویل آن (تأویلی که متناسب با اهداف و اهواء آنها باشد)، در حالی که جز خدا و راسخون کسی تأویل آن را نمی داند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمایند:

«و آخر قد تسمّی عالما و لیس به، فاقتبس الجهائل من جهّال

ص:۵۸

۱- آل عمران / ۷.

و أضالیـل من ضـلّال و نصب للنّاس أشـراکا من حبائـل غرور و قول زور و حمـل الکتاب علی آرائه و عطف الحقّ علی أهوائه ...»(۱)

و دیگری خویش را دانشـمند و عالم می دانـد، و چنین نیست او نادانیها را از نادان فرا می گیرد و گمراهی ها را از گمراهان و برای مردم از رشـته های غرور و خود فریبی و سـخنان دروغ، دامها قرار می دهد همان که قرآن را بر اندیشه ها و آراء شخصی خود حمل و حق را بر خواسته های خویش منطبق می کند.

در حالی که معجزات دو نقش مهم و اساسی را در مسائل اعتقادی ایفا می کند:

اوّل: قـدرت، حاکمیّت، سـبب سازی و سـبب سوزی خداونـد را به اثبات می رسانـد. و دوّم: بزرگترین دلیل بر حقانیّت انبیاء و اوصیاء و گویاترین سند برای رسالت و امامت آنها است.

۱- نهج البلاغه، خطبه ۸۷.

گناه وحی چیست؟

نمی دانیم آنـان که برای وحی اعلام جرم می کننـد و بالاخره آن را در محکمه عقل خویش محکوم و زنـدانی می کننـد، آیا بخاطر آن است که وحی محدودیّت آفرین است و از انسانهای افسار کسیخته سلب آزادی می کند و نیروهای غضب و شهوت آنها را مهار می کند؟!

بایـد بگوییم عقل نیز اگر آلوده نباشـد و حجابهای نفسانی آن را از کار نینـداخته باشـد شـریک جرم وحی است و آن نیز باید همچنان محکوم گردد، زیرا عقل گرایان اگر بار سـنگین قانون گـذاری را به دوش عقل بگذارنـد، عقل نیز محـدودیّت آفرین است، چون قانون نیز چیزی جز مرزبندی نیست و بالاخره بسیاری از آزادیها را محدود می کند.

و اگر جرم وحی آن است که دوران آن سپری شـده و امروز اقتصـادی پـذیرش آن را نـدارد و وحی در رابطه با زمان جاهلیّت بوده و با رشد و آگاهی جامعه، جایی برای حاکمیّت وحی باقی نمانده است، آنگاه باید ببینیم اگر

با رشد جوامع بشری آثار جاهلیّت محو شده و اثری از عقائد، اخلاق و عملکرد مردم جاهلی دیده نمی شود، در این صورت ما نیز بـا وحی وداع نموده، حـاکمیّت را به عقـل وامی گـذاریم. ولی متأسـفانه به وضوح می بینیم که نه تنهـا آثـار جـاهلیّت محو نشـده، که تمـام انحرافـات جـاهلیّت را در چهره جـامعه امروز به مراتب بیشتر و گسترده تر و مـدرن تر می بینیم، کـدام یک از ویژگی هـای جـاهلیّت، آن روز بـوده است که امروز نیست؟!! و بـدین جهت است که یـک نویسـنده مصـری کتـابی بـا عنوان «جاهلیّه القرن العشرین» (جاهلیّت قرن بیستم) نوشته و این دو زمان را با هم مقایسه کرده است. اگر آمار جنایتهای جامعه جهان امروز را بررسـی کنیم قطعـا به این نتیجه خواهیم رسـید که ضـرورت و نیاز به وحی، امروز هزارها برابر بیش از دوران جاهلیّت است. بر همین اسـاس دانشـمندان امروز به این نتیجه رسـیده انـد که نه تنهـا دوران دین و وحی سپری نشـده، بلکه تنهـا درمان دردهای غیر قابل علاج جامعه، همان دین الهی و حاکمیّت پروردگار جهان است.

ص:۶۱

موضع گیری شدید اهل بیت علیهم السلام در مقابل بدعت و قیاس

مبارزه شدیدی که در مآخذ اسلامی با بدعت و قیاس انجام گرفته، بهترین دلیل بر عدم جواز مداخله عقل در احکام الهی است. از باب نمونه موارد ذیل را بیان می کنیم:

در مورد بدعت حضرت علی علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید:

«انّما بدء وقوع الفتن أهوآء تتّبع و احکام تبتدع یخالف فیها کتاب اللّه و یتولّی علیها رجال، رجالا علی غیر دین اللّه فلوأنّ الباطل خلص من مزاج الحقّ لم یخف علی المرتادین.

ولو أنّ الحقّ خلص من لبس الباطل انتطعت عنه ألسن المعاندین ولکن یؤخذ من هذا ضغث فیمزجان فهنالک یستولی الشّیطان علی أولیائه و ینجوا الّذین سبقت لهم من اللّه الحسنی».(۱)

همواره آغاز پیدایش فتنه ها، پیروی از هوسهای آلوده و احکام و قوانین مجعول و من درآوردی است که با کتاب خدا مخالفت دارد و جمعی بر خلاف آیین حق به حمایت از

۱- نهج البلاغه، خطبه شماره ۵۰.

آن بر می خیزند.

اگر باطل از حق جدا می گردید، بر آنان که پی جوی حقیقتند پوشیده نمی ماند، و چنانچه حق از باطل خالص می شد زبان معاندان از آن قطع می گردید، ولی قسمتی از حق و قسمتی از باطل را می گیرند و به هم می آمیزند، اینجاست که شیطان بر دوستان خود چیره می شود و تنها آنان که مورد رحمت خدا بوده اند نجات می یابند.

و در مورد قیاس از امام صادق علیه السلام نقل شد که فرمود:

«انَّ دینَ اللَّهِ لا یُصابُ بالعُقُولِ النّاقِصَهِ»(۱) ؛ همانا با عقل های ناقص نمی توان به دین خدا دست یافت، «السُّنَّهُ اذا قِیسَتْ مُحِقَ الدّینُ».(۲)

کارائی عقل در احکام الهی

از آن چه که گذشت به این نتیجه می رسیم که نقش عقل در مورد احکام الهی تنها کشف و شناسائی احکام است، البته با

۱- بحار الانوار، جلد ۲، صفحه ۳۰۳.

۲- بحار الانوار، جلد ۱۰۴، صفحه ۴۰۵.

ضوابطی که در علم اصول برای آن ذکر شده، و مجاز نیست در حریم و محدوده وحی قدم گذارد. بنابراین، نه حق جعل و تشریع دارد، نه حق نسخ و نقض. پیغمبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله نیز که عقل کل و تربیت شده وحی است به حسب ظاهر به خود اجازه نمی دهد به اتکاء عقل و تشخیص خود حکمی صادر کند، همانگونه که در مورد تغییر قبله، پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله با آن که به توجّه به سوی کعبه در نماز به شدّت علاقمند بود، اقدام به چنین عملی نکرد و پیوسته در انتظار وحی بود، تا بالاخره از طرف خداوند حکم تغییر قبله به این صورت به وی ابلاغ شد:

« قَدْ نَرى تَقَلُّبَ وَجْهِکَ فِی السَّماءِ فَلَنُوَلِّیَنَّکَ قِبْلَهً تَرْضاها فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ »(1)؛ ما توجّه تو را بر آسمان به انتظار وحی و تغییر قبله می نگریم و تو را به قبله ای که بدان خشنود شوی بگردانیم پس رو کن به طرف مسجد الحرام.

و صلّی اللّه علی محمّد و آله أجمعین.

ص:64

1- بقره / 144.

۱ - پیاده کننده

۲ - تایپ ابطحی ۲۲/۱۱/۱۳۸۷

۳ - چاپ ۴/۱۲/۱۳۸۷

۴ - مطابقت

۵ - تحقیق

۶ - ویراستاری

۷ - تصحیح

۸ - صفحه بندی

۹ - چاپ نهایی

۱۰ - وضعیت

توضیحات:این کتاب قبلا چاپ شده.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که مـا را در دستیـابی به این هـدف یـاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادنـد تقـدیر و تشـکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصـفهان -خیابان عبـدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شـهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
WWW
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹